

توقیفی، اسماء

جلد: ۱۶

شماره مقاله: ۶۱۸۶

توقیفی، اسماء، از اصطلاحات علم کلام که به بررسی معیار نام‌گذاری باری تعالی اختصاص دارد.

متکلمان اهل حدیث، بیشتر اشاعره، معتزله بغداد، و برخی از متکلمان امامیه، بر این اعتقاد بودند که برای نام‌گذاری باری تعالی نباید از اسماء و صفهای منصوص در کتاب، سنت و اجماع — نزد امامیه، احادیث ائمه (ع) — تجاوز کرد و این را توقیف اسماء ال‌هی می‌نامیدند. در مقابل معتزله بصره، ابوبکر باقلانی و گروهی از متکلمان امامی قائل به توقیف اسماء ال‌هی نبودند (مفید، ۵۳-۵۴؛ فخرالدین، شرح...، ۳۶؛ بغدادی، اصول...).

(۱۱۶-۱۱۵).

توقیف اسماء درباره اسماء علم، مانند «الله» مطرح نیست، بلکه محل نزاع، تسمیه باری تعالی به اسمائی است که از صفات و افعال خداوند مأخوذ شده‌اند (جرجانی، ۲۱۰/۸) و به همین معنی صفات ال‌هی را نیز دربر می‌گیرد.

اسماء و صفات ال‌هی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: اسماء و صفاتی که از سوی شارع در اطلاق آنها اذن صادر شده، یا از اطلاق آنها بر باری تعالی منع شده باشد؛ و دیگر، اسماء و صفاتی که درباره اطلاق آنها از سوی شارع نه اذنی صادر شده، و نه منعی آمده است. درباره دسته اول بحثی نیست و تنها دسته دوم هستند که موضوع بحث توقیف اسماء قرار می‌گیرند (تفتازانی، ۳۴۴/۴).

به نظر می‌رسد که اشعری، به نقل از ابن فورک، نخستین کسی باشد که بر توقیفی بودن اسماء خداوند تأکید کرده است؛ هرچند پیش از او اهل حدیث، به‌ویژه احمد بن حنبل، گفته بودند که ما خداوند را تنها با آنچه خود را نامیده می‌نامیم. اشعری دلیل آورده است که چون نامها و تعبیرها توقیفی است، اسماء و اوصاف خداوند نیز نباید از «توقیف» کتاب، سنت و اجماع امت تجاوز کند (ابن فورک، ۴۱-۴۲). متکلمان پس از اشعری، به‌جز باقلانی، توقیفی بودن اسماء ال‌هی را مبتنی بر کتاب، سنت و اجماع پذیرفتند (بغدادی، همان، ۱۱۶). اما هر یک دلایل و تبیینهای خاص خود را در این باره آورده‌اند.

امام الحرمین جوینی در این باره قائل به توقف بود و نه توقیف. به عقیده او هر چه خدا در شرع، خود را به آن نام خوانده، اطلاق آن درباره او حلال، و هر چه را در شرع منع کرده، اطلاق آن حرام است. آنچه را هم که درباره آن نه اذنی داده و نه منعی کرده است، درباره حلال یا حرام بودن آن سخنی به میان نمی‌آوریم (ص ۱۳۶-۱۳۷). اما غزالی (ص ۱۹۲)، و به تبع او فخرالدین رازی (همانجا)، با تفکیک میان اسماء و صفات، تنها اسماء را توقیفی دانسته است؛ اما او توصیف باری تعالی را در صورتی که حسن و کمال در این توصیف مراعات شود، محدود به توصیفات منصوص نمی‌داند (غزالی، ۱۹۴).

به اعتقاد غزالی، اسم لفظی است که بر مسمی دلالت دارد و تسمیه نوعی تصرف در مسمی است که بدون ولایت جایز نیست. بدین ترتیب امکان ندارد که بنده بتواند برای خداوند نام‌گذاری کند. اما توصیف، اخبار درباره امری است و می‌تواند صادق یا کاذب باشد که خبر کذب در شرع حرام، و خبر صادق حلال است (ص ۱۹۳-۱۹۴؛ نیز نک: حسن‌زاده، ۲۱).

در میان اشاعره تنها ابوبکر باقلانی است که قائل به توقیف اسماء نیست. او در جواب آن دسته از اشاعره که می‌گفتند ما گرچه خدا را عالم می‌نامیم، ولی مجاز نیستیم او را عارف، فقیه، فهیم و عاقل که مترادف با عالم است، بنامیم و دلیل این عدم جواز چیزی غیر از توقیفی بودن اسماء نیست، چنین می‌گوید: این امر به سبب توقیف نیست، بلکه به این سبب است که هر کدام از این کلمه‌ها بر چیزی دلالت می‌کند که ثبوت آن بر خداوند جایز نیست. در واقع، این نامها به دلیل نواقصی که دارند، مناسب نام باری تعالی نیستند (فخرالدین، همان، ۳۶-۳۹).

مهم‌ترین دلیل نقلی که قائلان به توقیفی بودن اسماء ال‌هی به آن استناد می‌کنند، آیه «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (اعراف/ ۱۸۰/۷) و حدیث مشهور «ان للهِ عز و جل تسعاً و تسعين اسما من احصاها دخل الجنة» است (برای نمونه، نک: بغدادی، اصول، ۱۱۹؛ فخرالدین، التفسیر، ۷۰-۶۹/۱۵؛ عضدالدین، ۳۳۳؛ احمد بن حنبل، ۲۵۸/۲؛ بخاری، ۹۸۱/۲؛ مسلم، ۲۰۶۳؛ برای منابع امامیه حدیث، نک: کلینی، ۱۱۴/۱؛ طباطبایی، ۳۷۵/۸؛ ترمذی، ۵۳۰/۵؛ بیهقی، ۲۷/۱۰).

ابن حزم ظاهری تأکید داشت که بنا بر این حدیث، خداوند تنها ۹۹ اسم دارد و هر که ادعا کند شمار اسماء ال‌هی بیش از آن است، به پیامبر (ص) دروغ بسته است و کافر به شمار می‌رود (۱۱۶/۲-۱۱۷). اما دیگران محدود بودن اسامی خداوند را به این شمار جایز ندانسته‌اند؛ چه، تفصیل ۹۹ اسم ال‌هی در حدیث نبوی یکسان روایت نشده است (نک: ترمذی، همانجا؛ هندی، ۴۴۸-۴۴۹/۱). افزون بر این برخی از اسماء چون مولی، نصیر و برخی اسمهای مرکب چون «رفیع الدرجات» از اسمائی است که در قرآن آمده، اما در این روایت بازگو نشده است (بغدادی، همانجا؛ غزالی، ۱۸۱).

ابو حامد محمد غزالی پس از تحلیل این حدیث، حصر مورد ادعا را به دو وجه بعید می‌شمارد: نخست اینکه پذیرفتن این حصر منوط به این است که ما آن دسته از اسامی را که در علم غیب خداوند نهفته است، به شمار نیاوریم؛ دیگر آنکه مقتضای این حصر این است که نبی یا یک ولی بتواند همه اسماء ال‌هی را احصاء کند که چنین نیست (ص ۱۸۵).

اما برای گروهی از متکلمان همچون کرامیه و برخی از معتزله مسئله توقیفی بودن اسماء ال‌هی مطرح نبود. معتزله بصره بدون در نظر گرفتن محدودیت شرعی برای شمار اسماء و صفات ال‌هی، و با تکیه بر قاعدة حسن و قبح عقلی، در شیوة تعیین اسماء و صفات باری از حصر عقلی و تحلیل نظری استفاده می‌کردند. برای نمونه ابوعلی جبایی معتقد بود که هرگاه عقل دلالت کند که خدا عالم است، پس واجب می‌شود تا او را عالم بنامند، حتی اگر خداوند خود را به آن نام ننامیده باشد (اشعری، ۱۹۷، ۵۲۵).

قاضی عبدالجبار آن دسته از اسماء و صفات را که برای افعال ال‌هی شایسته می‌دانست، به دو دسته تقسیم می‌کرد: نخست اسماء و صفاتی که باری تعالی برای «فعل» بخصوصی — به اعتبار فاعل بودن آن فعل — به آنها متصف می‌شود، مثل وصف مرید برای خداوند. دوم اسماء و صفاتی که از فعل خداوند مشتق می‌شوند. این دسته نیز به نوبه خود به دو بخش تقسیم می‌گردند: اول اسماء و صفاتی که به همه افعال خدا تعلق دارند، مثل صفت مصیب (= شایسته) یا صفت حکیم؛ دیگری اسماء و صفاتی که به یک فعل خاص تعلق دارند. اسماء و صفات ال‌هی که باری به دلیل انجام ندادن فعلی خاص به آن نامیده می‌شود نیز از این دسته به شمار می‌روند (۱۸۶/۲۰).

بدین ترتیب معتزله بصره برای نام‌گذاری باری به صفتی خاص مثل عالم، قادر، حی، بصیر، موجود و قدیم، از دلایل عقلی و به تعبیر اشاعره از «قیاس» عقلی بهره می‌بردند (بغدادی، اصول، ۱۱۵-۱۱۶؛ نیز نک: قاضی عبدالجبار، ۲۰/۲۱۷ بی). علامه طباطبایی نیز در تفسیر آیه ۱۸۰ سورة اعراف خاطر نشان می‌سازد که دلیلی برای توقیفی دانستن اسماء و صفات ال‌هی وجود ندارد (همانجا).

متکلمان در اینکه نامها و صفات خدا باید مناسب با شأن الهی باشد، اتفاق نظر داشتند و شایسته نمی‌دیدند که اسماء و صفاتی که دارای ایهام بوده، یا نشان از نقص دارند و مناسب مقام الهی نیستند، درباره باری تعالی استفاده شود. برای نمونه ابوعلی جبایی قبول نداشت که خداوند را عاقل بنامند، زیرا عقل در لغت به معنی بازداشتن است و عاقل از عقال (= بستن زانوی شتر) گرفته شده است (سبکی، ۳/۳۵۷؛ برای نمونه‌های بیشتر، نک: بغدادی، الفرق...، ۱۶۷؛ قاضی عبدالجبار، ۲۰(۲)/۲۰۷-۲۱۰). همچنین هشام بن عمرو فوطی، با آنکه خداوند خود را «نعم الوکیل» خوانده بود، جایز نمی‌دانست باری تعالی را وکیل خطاب کنند، زیرا مفهوم وکیل بیانگر آن است که کسی کاری را به خداوند واگذار کرده است (خیاط، ۵۷-۵۸، ۱۶۹-۱۷۰؛ بغدادی، همان، ۱۴۵).

مآخذ: ابن حزم، علی، الفصل، قاهره، مكتبة الخانجي؛ ابن فورک، محمد، مجرد مقالات الشيخ ابي الحسن الاشعري، به کوشش د. زیماره، بیروت، ۱۹۸۶م؛ احمد بن حنبل، مسند، قاهره، مؤسسة قرطبه؛ اشعری، علی، مقالات الاسلامیین، به کوشش هلموت ریتز، ویسبادن، ۱۴۰۰ق/ ۱۹۸۰م؛ بخاری، محمد، صحیح، به کوشش مصطفی دیب البغا، بیروت، ۱۴۰۷ق/ ۱۹۸۷م؛ بغدادی، عبدالقاهر، اصول الدین، استانبول، ۱۳۴۶ق/ ۱۹۲۸م؛ همو، الفرق بین الفرق، بیروت، ۱۹۷۷م؛ بیهقی، احمد، سنن الکبری، به کوشش محمد عبدالقادر عطا، مکه، ۱۴۱۴ق/ ۱۹۹۴م؛ ترمذی، محمد، سنن، به کوشش احمد محمد شاکر، بیروت، دار احیاء التراث العربی؛ تفتازانی، مسعود، شرح المقاصد، به کوشش عبد الرحمان عمیره، بیروت، ۱۴۰۹ق/ ۱۹۸۹م؛ جرجانی، علی، شرح المواقف، قاهره، ۱۳۲۵ق/ ۱۹۰۷م؛ جوینی، عبدالملک، الارشاد، به کوشش محمد یوسف موسی و علی عبدالمنعم عبدالحمید، قاهره، ۱۳۶۹ق/ ۱۹۵۰م؛ حسن‌زاده آملی، حسن، کلمة علیا در توقیف اسماء، تهران، ۱۳۷۱ش؛ خیاط، عبدالرحیم، الانتصار، به کوشش نیبرگ، قاهره، ۱۳۴۴ق/ ۱۹۲۵م؛ سبکی، عبدالوهاب، طبقات الشافعية الكبرى، به کوشش محمد حلو و محمود محمد طناحی، جیزه، ۱۹۹۲م؛ طباطبایی، محمد حسین، المیزان، تهران، ۱۳۶۲ش؛ عضدالدین ایجی، عبدالرحمان، المواقف، بیروت، عالم الکتب؛ غزالی، محمد، المقصد الاسنی، به کوشش فضله شحاده، بیروت، ۱۹۸۶م؛ فخرالدین رازی، التفسیر الکبیر، قاهره، ۱۳۱۳ق؛ همو، شرح اسماء الله الحسنی، به کوشش طه عبدالرئوف سعد، قاهره، ۱۳۹۶ق/ ۱۹۷۶م؛ قاضی عبدالجبار، المغنی، به کوشش ابراهیم مدکور و دیگران، قاهره، ۱۹۶۳م؛ قرآن کریم؛ کلینی، محمد، الکافی، به کوشش علی اکبر غفاری، تهران، ۱۳۶۳ش؛ مسلم بن حجاج، صحیح، به کوشش محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی؛ مفید، محمد، اوائل المقالات، به کوشش ابراهیم انصاری، قم، ۱۴۱۳ق؛ هندی، علی، کنز العمال، به کوشش صفوت سقا، بیروت، ۱۴۰۹ق/ ۱۹۸۹م.